



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۰/۰۶/۱۹

رفعت حسینی

## خواجه حافظ:

### شرابخواره و حافظ قرآن و امردباز

نام کامل حافظ اینست:

خواجه شمس الدین محمد حافظ.

**خواجه (لقب)**، در معنای قدیمتر خود به معنای سرور است: مانند خواجه نظام‌الملک طوسی، خواجه عبدالله انصاری، خواجه نصیر طوسی.

**خواجه (جنسی)**، به مردانی گفته میشود که عقیم شده اند و توانایی تولید مثل جنسی را ندارند.

حافظ در سخنوری بگونه غزل توانا، امرد (بچه) بازی طبیعی و شرابخواره بی معتاد، (الکلک، دایم الخمر)، مگر قهار بود.

خیام خموش سخنور همروزگار افغانستان، نگاشته بی دارد بنام «غزلی از بچه بازی های حافظ» که آنرا در پایین جا داده ام.

پیش از خوانش آن پرسشی هست:

شعر ساختن در مدح ستمگرانی چون محمود و مسعود غزنوی و ضیالحق پاکستانی و قسیم فهیم (یکی از ایجادگران عمده شبکه مافیا در افغانستان)، ردیلانه و افتضاح کامل است یا غزل سرودن برای یک بچه مغبول سکسی؟ فرخی و منوچهری و خلیل الله خلیلی و حیدری وجودی ردیلتر و بیشتر مفتضح هستند یا حافظ؟ یا همه آنان؟ و سرود ساختن برای حزب خلق چی گونه دهشت میباشد؟

### بخش یکم:

نبنشته از خیام خموش «غزلی از بچه بازی های حافظ»:

عاشق روی جوانی خوش نو خاسته ام  
وز خدا شادی این غم به دعا خواسته ام

عاشق و رند و نظربازم و میگویم فاش  
تا بدانی که به چندین هنر آراسته ام

شرمم از خرقة آلوده خود می آید  
که بر آن وصله به صد شعبده پیراسته ام

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

خوش بسوز از غمش ای شمع که امشب من نیز  
به همین کار کمر بسته و برخاسته ام

با چنین خبرتم از دست بشد صرفهء کار  
در غم افزوده ام آج از دل و جان کاسته ام

همچو حافظ به خرابات روم جامه قبا  
بو که در بر کشد آن دلبر نو خاسته ام

(وتشريح لغات)

پایان نگاشته خموش.»

اگر خواستید تمام مقاله خموش را بنگرید، سراغ برگه اش را در فیسبوک بگیرید.

### بخش دوم:

میدانم که عنوان برگزیده خموش برای افراطی های فرسوده اندیش در آغاز ناپسندیده و تکاندهنده است. مگر در ایران و افغانستان، باصطلاح «ناروا» ها و جفنگ ها و دروغها را در باره حافظ بخورد {آگاهان و ناآگان} داده اند. و سخنان نامعقول {ساخته و پرداخته} اند در مورد شاعرانی که آدم های عادی و بسیار ساده بوده اند و اندیشه های آنان مدنیتر و برتر از دیگران نبوده است. فقط توانمندی سرایش شعر داشته اند مگر تمام زندگی شان در سایه استبداد خرافات و لاطائلات و ابتذال سپری شده است.

به مردی و شاعری ساده اندیش بنام شمس الدین محمد حافظ، لقب های خرافاتی لسان الغیب، عارف، رند مغان، پیر خرابات را [حواله] نموده اند.

و در بردگی همه جانبه به خرافه اندیشی و ابتذال پرستی حتا «فال حافظ» را هم (ابداع) نموده اند.

در ایران کتابهای فروانی، بیشترین متکی [برروایات و حکایات نامستند]] و بدور از موازین دانشهای اجتماعی در کشور های متمدن، در پیرامون زندگی و پندارها و باور های حافظ نگاشته شده است.

شعر های ساده و نه غامض حافظ را بگونه خرافات شرقی و عرفان اسلامی، تعبیر ها و توجیه ها و تفسیر های نابجا و ناحق نموده اند مگر بدینوسیله، به نان و آب و نام و «نوا» بی رسیده اند و شکم جیب های گرسنه خود را پُر نموده اند.

و اینست تصویر خیالی و [ناراستین] وی در مخیله باشندگان جغرافیای لسان پارسی: پیر خرابات.

تنها و تنها تمایز حافظ از انسانهای ساده جامعه و البته شاعران دیگر در لسان پارسی، برخورداری وی از تخیل ویژه شاعرانه بود. مگر این حافظ، بهیچوجه، اندیشه ها و باور های حیران کننده یک انسان خردمند را نداشت. آدمی بسیار بسیار معمولی، با باور های معمولی، بافکرت و فطرت خیلی معمولی و پندارهای بسیار بسیار ساده بود.

حافظ در برابر زورمند و پولدار، از جمله حکمفرمایش شاه شجاع، پیوسته [سفییه] و خایه مال و چاپلوس کامل و مطلق بود.

خایه های شاه شجاع را بدین سان مالیده است:

جبین و چهرهء حافظ خدا جدا مکناد  
ز خاکِ بارگه کبریای شاه شجاع

حافظ، قرآن را از برداشت و تا ژرفنا و پهنای باورهایش «مسلمان» بود. میگفت:

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ  
به قرآنی که اندرسینه داری

...

د پانو شمیره: له 2 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپکني دلپکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په څير و لولئ

حافظ بچه باز (از نظر میل جنسی) و شرابخواره قهاری بود. دانش امروز به وی الکلیک میگوید. بچه بازیها و الکل را در خون جریان دادن، از درونمایه های همیشگی غزل های وی است.

بایسته است ذکر کرد که همجنسبازی و روابط جنسی بین آنان، در دنیای منکشف و پیشرفته، از دریچه پژوهشهای دیرینه در دنیای دانش، موضوعی پذیرفته شده است. چند سال پیش وزیر خارجه آلمان Guido Westerwelle و شهردار برلین Klaus Wowereit هر دو همجنس باز بودند.

همجنس بازی در ایران و افغانستان و پاکستان و هند موضوعیست مانند آب خوردن و تنفس کردن.

آیا «صوفی!» غلام نبی عشقوری و محمود غزنوی بچه باز نبودند؟

مگر نبایستی از یاد برد که بچه بازی نوعی همجنس بازی طبیعی نمی باشد. سکس کردن با کودک و نوجوان است و رابطه طبیعی باصطلاح «هماغوشی» و میل تشنگی جنسی (کام) خواستن را باصطلاح برطرف نمودن نیست.

و در افغانستان و ایران مردان زن داری در تمام زمانها زیسته اند که بچه بی ریش برای رفع غرایز منحنط جنسی خویش داشته اند.

بچه رقصانی از بیماری های شایع جنسی در افغانستان و دامنگیر تمام ملیت ها می باشد. در دوران استبداد حزب محافل برآلای بچه رقصانی در دهکده ها و شهرها، مانند همیشه، برگزار می گشت.

حافظ همسر داشت. «ازدواج حافظ می بایستی در سال های 744 و 745 ق در زمان پادشاهی شیخ ابواسحاق و وزارت حاجی قوام صورت گرفته باشد، زیرا او در یکی از غزلیات خود صریحاً به حاجی قوام اشاره می کند و از سرو زیبایی خود در خانه. در اوایل سلطنت شاه شیخ هنگامی که حافظ 27 یا 28 ساله است با یار نمکین 14 ساله اش ازدواج می کند.

«بلبل شیراز!» خود را در سایه سرو مه رویش در خانه فارغ از سرو بستانی و شمشاد چمن می داند و بی نیاز از خوبان و مه رویان دیگر. همسرش به اندازه بی مقبول طبع شاعرانه و لطیف اوست که با داشتن یک چنین گل زیبایی در کنار خود خویشتن را فارغ از لاله و گل نسرين و برگ نسترن می خواند. این زمان اوج کام کاری و خوش دلی رند شیراز است زیرا که باشاهی «آزاداندیش! و سخاوتمند! و ادب دوست!» سر کار دارد و به اشاره شاه و وزیر حاجی قوام بخشنده، از هیچ گونه کمکی به حافظ، دریغ نمی ورزند.

مرا در خانه سروی هست کاندرا سایه ی قدش فراغ از سرو بستانی و شمشاد چمن دارم

گرم صد لشکر از خوبان به قصد دل کمین سازند بحمدلله و المئه بتی لشکرشکن دارم

چو در گلزار اقبالش خرامانم بحمدالله نه میل لاله و نسرين نه برگ نسترن دارم

به رندی شهره شد حافظ میان هم دمان لیکن چه غم دارم که در عالم قوام الدین حسن دارم

این قوام الدین حسن، بادارش بوده که بارها در مفلسی باو کمک کرده و بخشش داده است.

همسر {لسان الغیب!} حافظ، در سنین جوانی به عقد حافظ درمی آید، زمانی که 14 ساله است و رند شیراز چنان با بت نوجوانش و می دو ساله در کاشانه ی خود سرگرم است که هم صحبتی کسان دیگر را نمی خواهد، زیرا که نقش خال نگارش ذهن او را مشغول ساخته و از ساقی می خواهد که در خوشاب بیاورد و به (حسود!) می گوید که گرم و سخاوت >آصفی!< را ببیند و بمیرد.

چو لاله در قدح ریز ساقیا می و مشک که نقش خال نگارم نمی رود ز ضمیر

بیار ساغر و در خوشاب ای ساقی حسود گو گرم آصفی ببین و بمیر

می دوساله و محبوب چهارده ساله همین بس است مرا صحبت صغیر و کبیر

در مورد نام همسر حافظ اختلاف نظر وجود دارد. گروهی می گویند اسم او شاخه نبات بوده و استناد به این بیت حافظ می کنند که می گوید:

کاین همه شهد و شکر کز سخنم می ریزد      اجر صبری ست کز آن شاخه نباتم دادند

شاخه نبات نامی است غیر مرسوم و بیشتر محتمل است که اشاره ی حافظ به شیرین سخنی خود و تشبیه یارش به شاخه نبات که مظهر شیرینی است، باشد و او این را در بیتی دیگر به روشنی بیان می کند.

**حافظ چه طرفه شاخ نباتی ست کلک تو      کش میوه دلپذیرتر از شهد و شکر است**

به احتمال زیاد نام همسر حافظ نسرين بوده، هر چند که خواجه در 14 غزل از نسرين نام می برد، ولی چنان که شیوه ی اوست، در {پردہ!} سخن می گوید و شاید هم به دلیل تعصب شرقی اسلامی اش از نام بردن صریح همسرش پرهیز دارد، ولی در چند بیت این اشاره روشن تر است، مانند:

**به بوی او دل بیمارِ عاشقان چو صبا      فدای عارضِ نسرين و چشمِ نرگس شد**

و یا:

**خوش بود لب آب و گل و سبزه و نسرين      افسوس که آن سرو روان رهگذری بود»**

...